

دکتر دنیل کی. دارکو، انجیل لوقا، جلسه ۱۲، ملاقات‌های معجزه‌آسا با عیسی، لوقا ۲۲: ۸-۵۶

دن دارکو و تد هیلدبرانت ©

من دکتر دنیل دارکو هستم در حال تدریس در مورد انجیل لوقا. این جلسه ۱۲، ملاقات‌های معجزه‌آسا با عیسی، لوقا ۲۲: ۸-۵۶ است.

به مجموعه سخنرانی‌های آموزش الکترونیکی کتاب مقدس در مورد انجیل لوقا خوش آمدید.

تاکنون، ما به چند مورد پرداخته‌ایم و آخرین موردی که به آن پرداختیم، فصل هشتم انجیل لوقا بود. ما عمدتاً به مثل برزگر می‌پردازیم و بر شنیدن و دریافت تأکید می‌کنیم. از اینجا تا پایان فصل هشتم، اکنون می‌خواهیم به بخش دیگری از پادشاهی خدا بپردازیم.

این فصل با صحبت در مورد اعلام و آوردن پادشاهی خدا توسط عیسی آغاز می‌شود. بخش دیگر پادشاهی خدا در فصل ۸ جایی است که لوقا اعمال معجزه‌آسا را ثبت می‌کند. از نظر لوقا، اعلام و اعمال معجزه‌آسا در کاری که خدا در پادشاهی خدا انجام می‌دهد، دست در دست هم دارند.

و بنابراین، با من همراه باشید تا به بررسی ملاقات‌های معجزه‌آسای عیسی در لوقا فصل ۸، از آیات ۲۲ تا بپردازیم. اولین روایتی که بررسی خواهیم کرد، تسلط عیسی بر طوفان و اعمال قدرت و اقتدار خود بر ۵۶، طبیعت است. و سپس به مواجهه عیسی با کسی که در پادگان اسیر دیو بود و اعمال قدرت و اقتدار خود بر ارواح شیطانی می‌پردازیم.

و در آخر، با یک سناریوی بسیار جالب روبرو می‌شویم، معجزه‌ای که با دو زن سروکار دارد. یکی دختر یایروس، کاهن اعظم یهودی، است و دیگری زنی که با مسئله خون و نحوه برخورد عیسی با آنها دست و پنجه نرم می‌کند. بنابراین، بیایید نگاهی سریع به اولین مورد از این برخوردهای معجزه‌آسا با عیسی بیندازیم.

اولین برخورد با عیسی و شاگردان خواهد بود، و ما از آیه ۲۲ می‌خوانیم. روزی، او با شاگردانش سوار قایق شد و به آنها گفت: «بیایید به آن طرف دریاچه برویم.» پس، آنها به راه افتادند و همانطور که قایق می‌رفتند، او به خواب رفت.

و طوفانی وزید. بر دریاچه فرود آمد و آنها از آب پر شدند و در خطر افتادند. پس رفتند و او را بیدار کردند «و گفتند: ای استاد، ای استاد، ما داریم هلاک می‌شویم»

و او بیدار شد و باد و امواج خروشان را نهیب زد و آنها ساکت شدند و آرامش برقرار شد. او به آنها گفت ایمان شما کجاست؟ و آنها ترسیدند و با تعجب به یکدیگر گفتند: پس این کیست که حتی به بادها و آب فرمان می‌دهد و آنها از او اطاعت می‌کنند؟ این یکی از آن روایت‌هایی است که بسیار قابل توجه است. برخی از نویسندگان انجیل روایت‌های خود را طوری روایت می‌کنند که گویی همه شاگردان و عیسی در هنگام شروع حادثه در خواب بودند و بنابراین شاگردان با وحشت از خواب بیدار شدند و سپس با عیسی مشورت کردند.

اما در مورد لوقا، تصویری که لوقا از آن ارائه می‌دهد این است که عیسی کسی است که خوابیده است، تصور کنید که در میان طوفان، عیسی خوابیده بود. اجازه دهید در بررسی ملاقات‌های معجزه‌آسا با عیسی، تنها به سه نکته از این روایت اشاره کنم.

اولاً، شاگردانی که عیسی با آنها سر و کار دارد، افرادی هستند که با این منطقه بسیار آشنا هستند. قبلاً در انجیل به یاد دارید که به ما گفته شده بود که چهار نفر از آنها در واقع ماهیگیر بودند. عیسی آنها را در کنار دریاچه ملاقات کرد.

آنها شناگران خوبی هستند. آنها می‌دانند آب چگونه کار می‌کند. دریاچه آنقدرها هم بزرگ نیست، بنابراین آنها حتماً با کارهایی که باید انجام دهند، کارهایی که نباید انجام دهند و اتفاقاتی که قرار است اینجا بیفتد آشنا هستند.

اما آنها، به عنوان افراد حرفه‌ای، در شرایطی قرار گرفتند که کنترل این موضوع از توانشان خارج بود. اما در بحبوحه آن طوفان، دو اتفاق افتاد. اول اینکه، شاگردان احساس کردند که زندگی‌شان در معرض تهدید قرار گرفته است.

آنها هر لحظه ممکن بود هلاک شوند. اما نکته قابل توجه دیگر این بود که در آن بحبوحه، عیسی در آرامش خوابیده بود. وای.

یک گروه آنقدر وحشت زده بودند که نمی‌دانستند چه کنند. عیسی در خواب بود. این موضوع، با نگاهی به پادشاهی خدا و عیسی که پادشاهی خدا را می‌آورد، بسیار گویا بود.

عیسی، مثل شما، مثل من، گاهی خسته می‌شود و خوابش می‌برد. این شاید یکی از آن مواقعی باشد که آنقدر خسته بود که خوابش برد. دوست دارم به فرزندانم بگویم بهترین درمان برای خواب چیست؟ چون دوست دارند بگویند، اوه، بابا، گاهی اوقات وقتی تازه غذا می‌خوری، روی صندلی راحتی می‌نشینی و فقط پایت را بالا می‌آوری و دیگر نیستی.

گفتم، بهترین درمان برای خواب چیست؟ و جواب همیشه یکی است. خستگی. اگر سخت کار می‌کنی و خسته‌ای، اجازه داری بخوابی.

عیسی خواب بود. آیا به این دلیل است که برایش مهم نیست؟ نه، نکته این نیست. تنها چیزی که می‌دانیم این است که او خواب بود و شاگردان در میان طوفان وحشت زده بودند.

اما سپس چیز دیگری در این پریکوپه ظاهر خواهد شد، و آن قدرت و اقتدار عیسی است. وقتی او از خواب بیدار می‌شد، قدرت خود را بر طبیعت نشان می‌داد. بله، وقتی عیسی معجزه می‌کند، برخی گمان می‌کنند که وقتی عیسی شفا می‌دهد، دلیلی وجود دارد که فرد بیمار بهبود یابد، غیر از اینکه بگویند معجزه بوده است.

وقتی عیسی در قرن بیستم شیاطین را بیرون کرد، مکاتب فکری وجود داشتند که سعی می‌کردند توجیهی ارائه دهند که مردم تسخیر شده توسط شیاطین نبودند، اما عیسی کاری انجام داد و مشکلات روانی آنها حل شد. اما در اینجا، عیسی با طبیعت سر و کار دارد. و اگر در مورد آنچه در روایت لوقا اتفاق افتاده است شک دارید، یا همانطور که سایر نویسندگان انجیل روایت می‌کنند، قرار نیست تهدیدآمیز باشد، بگذارید یادآوری کنم که پطرس یک ماهیگیر حرفه‌ای بود.

و برادرش نیز چنین بود. و پسران زبیدی نیز چنین بودند. آنها ماهیگیران حرفه‌ای بودند.

بنابراین، هر چیزی که آنها را در دریاچه بترساند، باید نشان دهنده این واقعیت باشد که اتفاق در حال رخ دادن است که فراتر از توانایی کنترل آنهاست. عیسی وارد می‌شود تا اقتدار خود را نشان دهد. ببینید، بخشی از پادشاهی خدا جایی است که خدا سلطنت خود را بر اوضاع اعمال می‌کند.

و اینجا، حتی در بحبوحه طوفان، عیسی اقتدار خود را اعمال می‌کرد. به ما گفته شده است که او طوفان را سرزنش کرد. این زبان لوقا است.

او طوفان را سرزنش کرد، گویی طوفان گوشی برای شنیدن داشت. و بعدها، شاگردان می‌گفتند، این کیست که حتی وقتی او صحبت می‌کند، طبیعت، طوفان، آب، به او گوش می‌دهند و اطاعت می‌کنند. این اقتدار است.

این در پسر انسان است. می‌بینید، عیسی این را نشان می‌دهد و شاگردانش آن را درک می‌کنند. و او در اینجا یک مسئله‌ی اصلی را مطرح می‌کند.

چرا آنها وحشت زده بودند؟ عیسی موضوع را مستقیم پیش می‌برد تا به آنها یادآوری کند، ببینید، اینجا بحث ایمان مطرح است. قرار است آنها ایمان بیاورند و شاهد وقوع اتفاقات بزرگ و باشکوه باشند. چرا آنها ایمان نیاوردند؟ آیه ۲۵.

او گفت: «ایمانتان کجاست؟» «ایمانتان کجاست؟ و آنها ترسیدند. و با تعجب به یکدیگر می‌گفتند: «پس این کیست که حتی به بادها و آب فرمان می‌دهد و آنها از او اطاعت می‌کنند؟»

خب، بیایید دوباره به این نگاه کنیم که ایمان شما کجاست. کلمه یونانی «پیستیس» دو جزء دارد. و وقتی عیسی این سوال ساده را پرسید که ایمان شما کجاست، او یک سوال بسیار عمیق می‌پرسد.

ایمان، تأکید و اعتماد است. ایمان چیزی است که من به آن اعتقاد دارم، و بنابراین می‌توانم خودم را به آن بسپارم. من معتقدم که اینطور نیست، اما یک دقیقه صبر کنید، و شاید در مورد اینکه آیا می‌خواهم در مورد آن کاری انجام دهم یا نه، فکر کنم.

نه، من به عیسی ایمان دارم، پس می‌توانم خودم را به مراقبت او بسپارم. عیسی گفت من با شما در قایق هستم. ایمان شما کجاست؟ در میان طوفان.

قبل از اینکه شاگردان را قضاوت کنی. من در مورد تو نمی‌دانم. من کنار دریاچه ولتا بزرگ شدم.

بزرگترین دریاچه مصنوعی جهان غنا است. و من در آن شنا کردم. من به معنای واقعی کلمه شاید یک ساعت. و نیم، شاید یک مایل و نیم از یک رودخانه دیگر فاصله دارم.

رودخانه‌ای خروشان به نام اسکوکو، جایی است که ما یاد می‌گیریم چگونه برخلاف جریان آب شنا کنیم. و عمیق است و تقریباً هر سال، کسی در آن می‌میرد. من با غواصی در دریاچه کالما در ولتا یا در رودخانه اسکوکو راحت هستم، یا وقتی به آکرا می‌روم، گاهی اوقات به اقیانوس می‌پریم، اما می‌توانم به شما بگویم آنچه اینجا توصیف می‌شود، من خواهم ترسید.

من خواهم ترسید. اگر پطرس می‌ترسید، من هم می‌ترسیدم. اما می‌بینید، عیسی، با اینکه می‌داند دلایل موجهی برای ترسیدن کسی وجود دارد، باز هم می‌پرسد، ایمانت کجاست؟ زیرا در پادشاهی خدا، ایمان در اینجا یک مسئله‌ی محوری است.

ما در سخنرانی قبلی درباره شنیدن صحبت کردیم. بخش دیگر ایمان آوردن است. ایمان به آنچه خدا از طریق پسرش گفته است و سپردن خود به آنچه او گفته است.

عیسی از این موضوع به عنوان یک درس آموزنده استفاده کرد تا به آنها یادآوری کند که اگر به او ایمان داشته باشند، همه چیز ممکن است. زیرا او قدرت دارد باد را نهیب دهد و آن متوقف خواهد شد.

ماهگیران حرفه‌ای که در کنار دریاچه بزرگ شده‌اند، از آنچه می‌بینند شگفت‌زده خواهند شد، زیرا هرگز آن تغییر سریع امواج از طوفان به سکون را ندیده‌اند. قبل از اینکه به معجزه بعدی پردازیم، اجازه دهید یادآوری کنم که اکثر ما ممکن است در زندگی خود با طوفان‌هایی روبرو شویم. و بله، کسانی که به عیسی ایمان دارند، هنوز هم ممکن است با طوفان‌هایی در زندگی خود روبرو شوند.

طوفان‌هایی که از سر می‌گذرانید هیچ ربطی به این ندارد که به عیسی نزدیک‌تر یا در مجاورت او هستید یا نه. شاگردان در همان لحظه با او بودند، اما طوفانی از راه رسید. اما اگر خودتان را در آن موقعیت یافتید، به یاد داشته باشید که خوابیدن عیسی به معنای عدم حضور او نبود.

اینکه او خوابیده بود به این معنی نبود که برایش مهم نبود. اینکه شرایط طوری به نظر می‌رسید که انگار او کنارش نیست به این معنی نیست که او قدرتی برای انجام کاری ندارد. در این مورد، او صحبت کرد.

او باد را نهیب زد. و باد ایستاد. به نظر می‌رسد لوقا به ما القا می‌کند که کل ماجرا در مورد این است که عیسی می‌خواست به شاگردانش بیاموزد که به او اعتماد کنند.

بنابراین، او از آنها پرسید، ایمان شما کجاست؟ به عبارت دیگر، چرا نتوانستید به من ایمان بیاورید؟ من اینجا با شما هستم. ما با هم به پایین نمی‌رویم. اما چیزی که لوقا نمی‌گوید این است.

لوقا نمی‌گوید هر زمان که با طوفانی روبرو می‌شوید، به این معنی است که ایمان ندارید. نه، لوقا چنین نمی‌گوید. لوقا فقط از این موقعیت خاص در خدمت عیسی استفاده می‌کند تا توجه تئوفیلوس و خوانندگان بعدی را به موقعیتی جلب کند که عیسی از آن برای تقویت ایمان شاگردانش استفاده کرد.

هر چیز دیگری، و کسانی که از این استنباط می‌کنند که اگر شما در حال عبور از طوفان هستید، یعنی ایمان ندارید، این مشکل‌ساز است. من فکر نمی‌کنم عیسی چنین چیزی را تعلیم داده باشد، و فکر نمی‌کنم نکته اینجا این باشد. بنابراین، ملاقات‌های معجزه‌آسا با عیسی.

اول، عیسی، ارباب طوفان، طوفان را آرام می‌کند. دوم، به معجزه دوم در لوقا فصل ۸ می‌پردازیم و این یکی مربوط به کسی است که دیورده می‌شود و عیسی قدرت خود را بر ارواح شیطانی نشان می‌دهد. از آیه ۲۶ می‌خوانیم.

سپس، آنها با کشتی به سرزمین جراسیان که روبروی جلیل است، رفتند. وقتی عیسی به خشکی رسید، به مردی از اهالی آن شهر برخوردند که دیو داشت و مدت زیادی بود که لباسی بر تن نکرده بود.

او در خانه‌ای زندگی نمی‌کرد، بلکه در میان مقبره‌ها بود. وقتی آنها عیسی، یعنی دیوها، را دیدند، فریاد زد و در برابر او به خاک افتاد و با صدای بلند گفت: «ای عیسی، پسر خدای متعال، با من چه کار داری؟ التماس می‌کنم مرا عذاب نده، زیرا او به روح پلید دستور داده بود که از آن مرد بیرون بیاید.»

مدت‌ها بود که آن دیو او را فرا گرفته بود. او را تحت مراقبت نگه می‌داشتند و با زنجیر و پابند می‌بستند. اما او بندها را می‌گسلید و دیو او را به بیابان می‌راند.

عیسی از او پرسید: «نام تو چیست؟» او گفت: «لژیون.» زیرا دیوهای بسیاری به او داخل شده بودند. و از او التماس کردند که ایشان را به رفتن به هاویه نفرستد.

در آن زمان، گله‌ای بزرگ از خوک‌ها در دامنه تپه مشغول چرا بودند. آنها از او التماس کردند که اجازه دهد وارد آنجا شوند. او به آنها اجازه داد.

سپس، دیوها از مرد بیرون آمدند و وارد خوک‌ها شدند. و آنها از شیب تند به داخل دریاچه هجوم برده و غرق شدند. نکاتی برای روشن شدن موضوع اینجا مطرح شده است.

در جهان بینی لوقا، ارواح شیطانی وجود دارند و در جهان مادی دخالت می‌کنند و تا حدی که می‌توانند در زندگی انسان دخیل باشند، در آن دخیل هستند. در جهان بینی لوقا، ارواح شیطانی می‌توانند فرد را تسخیر کنند، زندگی او را تحت کنترل خود درآورند و علائمی عجیب و غریب از خود نشان دهند. نظام‌های اعتقادی جهان باستان از بسیاری جهات با نظام‌های اعتقادی امروزی بسیار بسیار متفاوت هستند.

برای مثال، بیماری‌ها یا امراض اغلب به علل معنوی نسبت داده می‌شدند. این جهانی است که در آن فرد معتقد است ارواح شیطانی می‌توانند بر همه چیز تأثیر بگذارند. همانطور که ارواح خوب می‌توانند برای یک هدف خوب بر فرد تأثیر بگذارند.

اعتقاد بر این است که ارواح خوب می‌توانند فرد را برای انجام کارهای خاص توانمند سازند. ارواح شیطانی می‌توانند شجاعت و توانایی انجام کارهای بزرگ را به فرد بدهند. به همین ترتیب، ارواح شیطانی می‌توانند بر خود تخریبی تأثیر بگذارند.

همانطور که آن نوع جهان‌بینی را تصور می‌کنید، هرچند شاید از جهان‌بینی شما دور باشد، تصور کنید که آنها از دریاچه عبور کردند و به قلمرو غیریهودیان در خاک غیریهودی رفتند. و بنابراین قرار گرفتن در معرض فعالیت‌های معنوی شیطانی کاملاً قابل پیش‌بینی است.

این به این معنی نیست که هیچ فعالیت روحانی شیطانی از جانب یهودیان وجود نداشته است. زیرا قبلاً در این سخنرانی به شما گفتم که حتی در زادگاه عیسی در ناصره، او شیاطین را از کسی در کنیسه بیرون کرد. اما اینجا، آنها در قلمرو غیریهودیان هستند.

تصور کنید که او این مرد را در چه سیستم اعتقادی می‌بیند و چگونه برخی چیزها شروع به آشکار شدن می‌کنند. بنابراین، اگر در دنیای غرب هستید، آن را با من تصور کنید. اگر در آمریکای جنوبی هستید، آنچه می‌گویم اصلاً برای شما عجیب نیست.

چون شما به افرادی که تسخیر شده توسط شیاطین هستند یا ادعا می‌شود که تسخیر شده‌اند اعتقاد دارید و آنها را دیده‌اید و انواع و اقسام موقعیت‌ها را از خود نشان داده‌اند. اگر در آفریقا هستید، با این نوع شرایط احساس راحتی می‌کنید. جایی که اعتقاد به تسخیر شیطانی برای تسخیر کسی و وادار کردن او به دریافت انرژی، توانایی فراتر از توانایی طبیعی انسانی‌اش برای انجام انواع کارهای شیطانی، باور و مشاهده می‌شود.

اگر در برخی از کشورهای آسیایی هستید، درست است که شما هم این را مشاهده می‌کنید. بنابراین، تصور کنید که عیسی با کسی که دیوزده است، تماس برقرار کند. من همچنین چند نکته از این ملاقات معجزه‌آسا با عیسی را برجسته خواهم کرد.

و آن را در گوشه ذهن خود نگه دارید. لوقا گفت که عیسی به موعظه پادشاهی خدا می‌رود. فصل ۸، آیات ۱ و ۲. اعلام پادشاهی خدا و آوردن پادشاهی خدا با خود ۱

اعلام سلطنت و قدرت خدا و آوردن آن با خود. وقتی او ظاهر شود، هر نیروی معنوی که علیه آرمان خدا عمل می‌کند، او را خواهد شناخت. و آنها تابع قدرت او خواهند بود.

دعوت و ابلاغ به شاگردان مبنی بر اینکه اگر آنها فقط به قدرت پادشاهی خدا عمل کنند و در آن گام بردارند، هیچ روح شیطانی نمی‌تواند بر آنها پیروز شود. حال، بیایید به پادگان‌های آن سوی اردن برگردیم.

و در آن سوی دریاچه. و بیایید چند نکته را مشاهده کنیم. یک

زمینه این حادثه دیکپولیس است. منطقه‌ای شامل ده شهر در شرق اردن. گرفتاری این مرد این است که او توسط شیاطین تسخیر شده بود.

و از شیاطین به عنوان لژیون یاد می‌شود. وقتی از آنها می‌پرسد، اسم شما چیست؟ او می‌گوید لژیون. لژیون، ما دقیقاً مطمئن نیستیم که اینجا چه اتفاقی می‌افتد.

اما لژیون زبانی است که برای اشاره به یک گروهان ارتشی ۶۰۰۰ نفری در ارتش روم استفاده می‌شود. این نشان می‌دهد که این همه دیو در وجود یک نفر مشغول به کار بوده‌اند. چطور ممکن است؟ نمی‌دانم.

چطور قرار است شیاطین با وجود این همه نیروی تاریکی، کسی را به شکلی عرفانی تسخیر کنند؟ نمی‌دانم. اما یک دقیقه با من همراه باشید که یک سیستم اعتقادی وجود دارد که این روح شیطانی می‌تواند افراد را احساس کند و تسخیر کند.

و عیسی در آن زمینه کار می‌کند تا با موقعیت‌هایی در آن زمینه برخورد کند. به ما گفته شده است که وقتی عیسی با این شخص روبرو شد، شروع به بروز برخی علائم کرد. و علائم به این شکل هستند.

آن مرد لباس نپوشیده بود. او برهنه بود. او عجیب و غریب بود.

او بسیار خشن و پرخاشگر بود. او را در غل و زنجیر نگه می‌داشتند و از او محافظت می‌کردند. لوقا به ما می‌گوید که روح او را تسخیر کرده بود و او آنقدر خشن می‌شد که مجبور شدند او را به زنجیر بکشند.

اگر این کافی نیست، لوقا درباره محل سکونت او به ما می‌گوید. لوقا به ما می‌گوید که او در مقبره‌ها ساکن بود. حال، اگر این موضوع به دلیل محل زندگی یا جایی که این سخنرانی را دنبال می‌کنید، برای شما هیچ علامتی ایجاد نمی‌کند یا نمی‌فرستد، مقبره در فرهنگ‌های باستانی مکانی برای مردگان است.

جایی است که ارواح در آن ساکن هستند. جایی است که روح مردگان در آن فعال است. جایی است که انواع نیروهای تاریکی در عرصه معنوی، خانه خود را در آن می‌یابند.

مقبره مکانی است که گاهی خدایان دنیای زیرین در آن فعالیت می‌کنند. فرد جن‌زده ترجیح می‌داد در آن مکان ساکن شود. برهنه و بدون لباس.

خشن، یعنی او نمی‌توانست با افراد واقعی با نزاکت برخورد کند. اما همچنین به ما گفته شده است که وقتی ارواح شروع به هل دادن او با خشونت می‌کنند، گاهی اوقات روح او را به بیابان می‌راند. مکان دیگری که ارواح می‌توانند در آن ساکن شوند و با مردم کار کنند.

اما لطفاً اشتباه نکنید. همانطور که در این سخنرانی گفتم، شما می‌خواهید یک نکته را رعایت کنید که لوقا می‌خواهد به شما یادآوری کند: به محض اینکه فرد تسخیر شده توسط روح شیطانی، عیسی را دید، او را شناخت. ارواح شیطانی عیسی را می‌شناسند. من از این واقعیت که در قرن بیست و یکم، با تعداد زیادی از کشیشان ملاقات می‌کنم، خسته شده‌ام. به محض اینکه کسی می‌گوید، شما مرد بزرگ خدا هستید، فکر می‌کنند که آن شخص در حال نبوت است.

و آن شخص دارد جایگاه خودش را تایید می‌کند. آنها آنقدر به جایگاه خودشان اهمیت می‌دهند که مغرور می‌شوند و فکر می‌کنند خدا دارد بزرگی آنها را آشکار می‌کند. بگذارید برایتان بگویم لوقا چه چیزی را برای ما آشکار می‌کند.

افرادی که دیوزده هستند، اقتداری را که با پیام و قدرت پادشاهی خدا همراه است، تشخیص می‌دهند. و بنابراین، آن شخص چه می‌گوید؟ او عیسی را پسر خدای متعال می‌نامد. آیا عیسی پسر خدای متعال است؟ بله.

آیا قرار است عیسی بگوید، اوه، بله؟ بله، من همیشه فکر می‌کردم پسر خدای متعال هستم. نه، نه.

لوقا را بخوانید، وقتی عیسی با افرادی که دیوزده هستند روبرو می‌شود، آنها اغلب او را می‌شناسند. و وقتی او را می‌شناسند و می‌دانند که او در دعا نیست، شروع به التماس می‌کنند که او آنها را عذاب ندهد. عیسی ریبوده نشده است.

با این واقعیت که افرادی که تسخیر شده توسط شیاطین هستند قادر به تشخیص و شناسایی روحی هستند که در آنها کار می‌کند. و امیدوارم تحت تأثیر قرار نگرفته باشید. اما افتخارات را به اشتراک بگذارید.

کسی می‌گوید، ای مرد خدا، شما می‌گویید، اوه بله، من همیشه فکر می‌کردم که مرد خدا هستم. فرد دیوزده. بینش معنوی داشت، فرد دیوزده. و به درستی، آشکار می‌کند که عیسی پسر است.

به قید و شرط توجه کنید. خدای متعال. این سرزمین غیریهودیان است.

آنچه او می‌گوید این است که عیسی پسر والاترین افسانه‌های قابل تصور است. به عبارت دیگر، اگر خدایی با قدرت و اقتدار وجود داشته باشد، آنها قدرتی را که عیسی دارد، تصدیق می‌کنند. و وقتی عیسی با او برخورد کند، خواهیم دید.

خواهیم دید که آن دیوزده رهایی خواهد یافت. دیوها از او بیرون خواهند آمد و در خوک‌های آن منطقه ساکن خواهند شد. خوک‌ها به سمت دریاچه خواهند دوید و هلاک خواهند شد.

شاهدان عینی به صحنه جذب می‌شوند تا ببینند چه اتفاقی دارد می‌افتد. و آنها آنقدر شگفت‌زده می‌شوند که حتی از عیسی می‌خواهند که آن منطقه را ترک کند. اما آن مرد شاهد تغییر اساسی در زندگی خود خواهد بود.

مردی که با عقل درست رفتار نکرده و بسیار خشن است. مردم پس از اینکه او با آرامش با عیسی روبرو شد، به دیدنش خواهند آمد. مردی که توسط شیاطین تسخیر شده بود و درگیر خودویرانگری بود، لباسی بر تن نداشت، در حالی که عیسی با هویتی جدید پوشیده شده بود، در کنارش پیدا خواهد شد.

مردی که نتوانسته در میان مردمی که ترجیح می‌دهند در مقبره‌ها یا در بیابان زندگی کنند، جایی برای سکونت پیدا کند، به هدایت روح، وقتی جمعیت می‌آیند، در حالت شاگردی که در پای عیسی نشست است پیدا خواهد شد. آن مرد از عیسی می‌خواهد که با او برود. نه تنها در آن زمان شاگردی باشد که در پای عیسی نشست است، بلکه از عیسی می‌پرسد که آیا اکنون می‌تواند با او برود.

آیه ۳۴ وقتی چوپانان ماجرا را دیدند، فرار کردند و ماجرا را در شهر و روستا پخش کردند. مردم بیرون رفتند تا ببینند چه اتفاقی افتاده است. پس نزد عیسی آمدند و آن مرد را پیدا کردند.

آنها مردی را که دیوها از او بیرون رفته بودند، دیدند که دیگر برهنه نیست، بلکه لباس پوشیده، دیگر خشن و بی‌پروا نیست، بلکه عاقل و خردمند است. و آنها ترسیدند.

و کسانی که این را دیده بودند، برای ایشان تعریف کردند که مرد دیوزده چگونه شفا یافته است. آنگاه تمام مردم مناطق اطراف پادگان‌ها از او خواستند که از نزدشان برود، زیرا بسیار ترسیده بودند. پس او سوار قایق شد و بازگشت.

به آیه ۳۸ توجه کنید: مردی که دیوها از او بیرون رفته بودند، التماس کرد که با او باشد. اما عیسی او را روانه کرد و گفت: به خانه‌ات برگرد. حالا می‌تواند به خانه‌اش برود.

به خانه‌ات برگرد و بگو که خدا چه کارهایی برایت انجام داده است. و رفت و در تمام شهر از عیسی و کارهایی که برایش انجام داده بود، سخن می‌گفت.

حالا او پیام پادشاهی خدا را می‌رساند و اعلام می‌کند که عیسی چقدر برایش کار کرده است. بگذارید یک تمرین سریع اینجا مطرح کنم. من یک پسر آفریقایی هستم.

من در محیطی بزرگ شدم که فعالیت‌های بت‌پرستانه‌ی زیادی وجود داشت. فعالیت‌های شیطانی، تسخیر شدن توسط شیاطین و چیزهای بت‌پرستانه همه جا دیده می‌شد. به همین دلیل، در جایی که من بزرگ شدم، سطح خرافات افزایش یافته بود.

دوست دارم بگویم که در میان مردم من، هیچ‌کس به مرگ طبیعی نمی‌میرد. قرار است ما مانند متوشالح زندگی کنیم. اما هر چیزی یک دلیل معنوی دارد.

اما از طرف دیگر، فعالیت‌های شیطانی زیادی وجود داشت. همانطور که من بزرگ می‌شدم، همزمان با ظهور مسیحیت در این منطقه، یکی از چیزهایی که متوجه شدیم این بود که گاهی اوقات مؤمنانی که برای به اشتراک گذاشتن انجیل می‌آیند، فقط با مردم دعا می‌کنند. و ناگهان، شاهد تظاهرات خشونت‌آمیزی بودیم.

گاهی اوقات مردم دچار تشنج می‌شدند. و آنها به نام عیسی دعا می‌کردند. و ما می‌دیدیم که برخی از آن افراد آزاد می‌شدند.

ما افرادی را می‌شناسیم که چیزی شبیه به صرع دارند. و آنها در انجیل سهیم می‌شدند، و دچار تشنج می‌شدند، و دچار این تشنج‌ها می‌شدند. و دعا می‌کردند.

به عنوان یک پسر بچه خیلی جوان، با علاقه‌ی زیادی مشاهده می‌کردم. به عنوان یک پسر بچه‌ی کاتولیک معتقد، بسیار شکاک بودم. هر کاری از دستم بر می‌آمد انجام می‌دادم تا حواس خیلی از این جلسات را تا حد امکان پرت کنم، چون برای من خیلی کاتولیک نبودند.

اما بعد، وقتی یک تجدید حیات کاریزماتیک کاتولیک به روستای من معرفی شد، به آن گروه پیوستم. و بعد متوجه شدم که هرچه زمان بیشتری را به دعا و روزه اختصاص دهیم، این چیزها را نیز می‌بینیم. ما انجیل را با مردم به اشتراک خواهیم گذاشت.

ما به نام عیسی دعا می‌کردیم. ما در گروه من در نوسازی کاریزماتیک کاتولیک، به گروه لجوجی تبدیل شده بودیم که می‌گفتند ما هیچ دعایی را با سلام به مریم انجام نمی‌دهیم و به نام عیسی دعا می‌کنیم. و شاهد رهایی مردم بودیم.

سریع به جلو بروید. من افراد زیادی را دیده‌ام که تسخیر شده توسط ارواح خبیثه بودند و آزاد شدند. من شنیده‌ام که افرادی که در معابد بت‌پرستان هستند، درباره آنچه که وقتی فرزندانشان جان خود را به عیسی دادند از دست دادند صحبت می‌کنند، زیرا دیگر نمی‌توانستند آنها را با قدرت معنوی خود کنترل کنند.

دوستان، نمی‌دانم الان کجا هستید، اما فقط برای اینکه از این مورد خاص یک تصویر کلی داشته باشید، به شما می‌گویم که نام عیسی هنوز هم مردم را آزاد می‌کند. و واقعاً آزاد می‌کند. افرادی که توسط شیاطین تسخیر شده‌اند از برزیل، اکوادور، هائیتی، غنا، نیجریه، مصر، کنیا، آسیا، هند و چین، کلیسای زیرزمینی دارند.

خدا افرادی را که در تسخیر ارواح پلید هستند آزاد می‌کند. اگر جهان بینی شما این‌طور نیست، من اینجا نیستم که شما را متقاعد کنم. من فقط برخی از چیزهایی را که برای برخی از ما مسیحیان شکل‌دهنده بوده است، با شما در میان می‌گذارم.

نکته این است که من شاهد قدرت پادشاهی خدا بوده‌ام که لوقا در اینجا درباره آن می‌نویسد. این قدرت. شفا را برای افرادی که توسط نیروهای شیطانی نابود شده‌اند یا در حال نابودی هستند، به ارمغان می‌آورد. من سخنان یوحنا را به یاد می‌آورم که گفت: وقتی پسر انسان شما را آزاد کند، واقعاً آزاد خواهید بود.

بله. در اینجا، آن دیوزده و سربازان آن را تجربه کردند، و ما می‌دانیم که پس از مواجهه با عیسی، در آخرین آیه از باب ۳۹، او شاهد شد. او به شهر رفت، به ما گفته شده است، به تمام شهر، در سراسر شهر، و آنچه را که عیسی برای او انجام داده بود، بازگو و اعلام می‌کرد.

نکته همین است. این خودنمایی نیست. این بحثی با هر روحیه‌ای، هر طور که باشد، نیست.

آیا خدا زندگی کسی را به شکوفایی رسانده است؟ در لوقا، قدرت پادشاهی خدا نه تنها در توانایی عیسی در آرام کردن طوفان، بلکه در قدرت او در رهایی و شفای کسی که به لژیون مبتلا شده است، آشکار می‌شود. اگر این را به معنای ۶۰۰۰ لشکر شیطانی و آزاد کردن آنها در نظر بگیریم، نتیجه در اینجا کلیدی است.

هیچ چیز حدسی و گمانی وجود ندارد که بخواهیم آن را کش بدهیم. وقتی عیسی به صحنه آمد، کسی که در مقبره زندگی می‌کند، برهنه است، گاهی اوقات به بیابان رانده می‌شود، کسی که می‌تواند در سلامت عقل باشد، می‌تواند به خانه برود و خبر آنچه را که در عیسی تجربه کرده است، پخش کند. ملاقات‌های معجزه‌آسا با عیسی در لوقا ۸. یکی آرام شدن طوفان است.

مورد دوم، رهایی دیوِ جِرِزیم است. اما مورد سوم، سناریوی بسیار جالبی است که باید به آن نگاه کنیم. و آن درباره یایروس و زنی مبتلا به خونریزی است.

از آیه ۴۰. حال، هنگامی که عیسی بازگشت، جمعیت از او استقبال کردند، زیرا همه منتظر او بودند.

و مردی یایروس نام که رئیس کنیسه بود، آمد و بر پاهای عیسی افتاد و التماس کرد که به خانه‌اش بیاید. زیرا دختر یگانه‌ای داشت.

ضمناً، لوک تنها کسی است که از آن دختر به عنوان تنها دختر یاد می‌کند. حدود ۱۲ سال سن داشت. و او در حال مرگ بود.

و عیسی رفت. مردم دور او جمع شدند. و زنی آنجا بود که دوازده سال خونریزی داشت.

و با اینکه تمام دارایی خود را صرف طبیبان کرده بود، هیچ‌کس نمی‌توانست او را شفا دهد. از پشت سر به او نزدیک شد و دامن ردای او را لمس کرد. و فوراً خونریزی او بند آمد.

و عیسی گفت، چه کسی مرا لمس کرد؟ وقتی همه انکار کردند، پطرس گفت، ای استاد، جمعیت اطراف تو جمعیت تو را احاطه کرده‌اند. و به تو فشار می‌آورند.

عیسی گفت کسی مرا لمس کرد، زیرا احساس کردم نیرویی از من صادر شد. و چون زن دید که پنهان نیست، لرزان و افتاده پیش او آمد.

در حضور همه مردم بیان کرد که چرا او را لمس کرده است. و چگونه فوراً شفا یافته است. و به او گفت: دخترم، ایمانت تو را شفا داده است.

برو به سلامت. هنوز حرفش تمام نشده بود که یکی از اعضای خانه‌ی حاکم آمد و گفت: «دخترت مرده است. دیگر معلم را اذیت نکن.»

اما عیسی با شنیدن این سخن، به او پاسخ داد: «نترس، فقط ایمان داشته باش. و او شفا خواهد یافت.» و چون مردم به خانه آمدند، و چون خود نیز به خانه آمد، به هیچ‌کس جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر کودک اجازه نداد که با او وارد شود.

«و همه برای او گریه و زاری می‌کردند. اما او گفت: «گریه نکنید، زیرا او نمرده بلکه خوابیده است.»

و آنها به او خندیدند، زیرا می‌دانستند که او مرده است. اما عیسی دست او را گرفت و صدا زد و گفت: «ای دختر، برخیز.»

و روحش بازگشت. او فوراً برخاست. عیسی دستور داد کسی به او چیزی برای خوردن بدهد.

و والدین شگفت‌زده شدند. اما او از آنها خواست که به کسی نگویند چه اتفاقی افتاده است. این آخرین ملاقات معجزه‌آسا در لوقا ۸ باورنکردنی است.

چون در این مواجهه، قبل از اینکه حتی بیشتر در مورد آنچه در اینجا می‌گذرد برایتان بگویم، اجازه دهید شخصیت‌پردازی لوقا از شخصیت‌های درگیر را به شما یادآوری کنم. یایروس یک شخصیت برجسته بود. حاکم کنیسه.

یک شخصیت بسیار مهم از نظر جایگاه اجتماعی. این در تضاد با زنی است که ۱۲ سال خونریزی داشته و باید مطرود، از هیچ‌کس و از افراد نجس نباشد. بله، عیسی با همه آنها سر و کار داشت.

عیسی در این سناریو با همه آنها سر و کار داشت. و جمعیت، می‌دانید، گاهی اوقات وقتی به عیسی فکر می‌کنم، همیشه به جمعیت فکر می‌کنم. جمعیت درست مثل این است که از عیسی پیروی کنید.

فکر نمی‌کنم خودشان هم بدانند چه می‌خواهند. فکر می‌کنم فقط تماشاچی‌های کنجکاوی هستند. بعضی وقت‌ها مطمئن نیستم که آیا واقعاً تشویق‌کننده هستند یا نه.

بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم آنها مانع معجزه‌ی کسی هستند. اما جمعیت، منظورم جمعیت است، جمعیت منظورم جمعیت است. نمی‌دانم چرا بعضی وقت‌ها فقط دنبالم می‌آیند، دنبالم می‌آیند، دنبالم می‌آیند.

وقتی همه چیز در اطراف آنها اتفاق می‌افتد. اما اجازه دهید به چند نکته مربوط به این دو شخصیتی که به طور معجزه‌آسا با عیسی روبرو شدند، پردازم. یکی از آنها یایروس است.

یایروس رئیس کنیسه بود. رئیس کنیسه بودن به معنای مسئول بودن در ترتیبات فیزیکی مراسم عبادی است. به عبارت دیگر، به معنای مراقبت از آنچه در کنیسه می‌گذرد.

او چهره‌ای برجسته بود و منظور از جوامع یهودی این است که اکثر مردم جوامع یهودی او را می‌شناختند. او مسئولیت بسیار مهمی در مکانی دارد که برای عبادت و سایر رویدادها در آن گرد هم می‌آیند. این مرد وارد می‌شود تا زانو بزند و با عیسی در مورد دختر ۱۲ ساله‌اش صحبت کند.

ساله بودن به معنای رسیدن به سن بلوغ است. یهودیان معمولاً فرزند خود را در ۱۲ سالگی به ازدواج ۱۲ درمی‌آوردند. من در روایت نوزادی اشاره کردم که مریم احتمالاً در ۱۲ سالگی به ازدواج یوسف درآمد، اما یوسف نتوانست تا ۱۳ سالگی با او ازدواج کند.

در اینجا، یایروس، یک چهره سرشناس، یک دختر دارد و دختر ۱۲ ساله است، در چنین سن حساسی که تمام رویاهای پدر برای دخترش در خطر است. رویای پدری برای دیدن ازدواج دخترش و سازگاری یک چهره سرشناس با او، احتمالاً یافتن شوهری بسیار فوق‌العاده برای دخترش است.

پدر همه این رویاها را دارد. رویاهای پدران را تصور کنید. انواع و اقسام تصورات از این دختر وجود دارد، و دختر بیمار شد و در شرایط بسیار سختی قرار گرفت.

یایروس مجبور بود با این موقعیت کنار بیاید. در این روایت خاص، چند نکته را در مورد ریسک و واکنش‌های جنسیتی از نظر زنی که با عیسی روبرو می‌شد، خواهیم دید. و این واقعیت که او ۱۲ سال خونریزی داشته است.

، نمی‌خواهم این را فراموش کنی. این زن تا زمانی که دختر یایروس زنده بود، خونریزی داشت. به عبارت دیگر، دختر یایروس ۱۲ سال زندگی کرده بود و حالا داشت آن را از دست می‌داد.

زنی که دچار خونریزی شده، ۱۲ سال است که زندگی نداشته و به ملاقات با عیسی نیاز داشته است. در طول این رویداد، خطرات زیادی متحمل خواهد شد. دختر آن اشراف‌زاده در خطر است، اما کسی اینجا نیست و من این را شفاعت یا هماهنگی الهی می‌نامم.

قرار است اتفاقی بیفتد. زن بی‌نام و نشانی که رنج زیادی کشیده، به اندازه‌ی دختر یایروس رنج کشیده، برای تجربه‌ی معجزه‌آسای خود نزد عیسی خواهد آمد. خونریزی، که در اینجا در مجموعه قوانین لایوان از آن نام برده شده، یک اختلال تلقی می‌شود.

این باعث می‌شود او نجس شود، و افرادی را که او لمس می‌کند نجس خواهد کرد. اما این زن دیگر نمی‌توانست با این شرایط زندگی کند. ۱۲ سال کافی است.

او به دعوت هیچ کس دیگری تصمیم نگرفت که جرات کند باور کند که اگر فقط عیسی را لمس کند، اتفاقی خواهد افتاد. هر وقت به این زن فکر می‌کنم، به افراد زیادی فکر می‌کنم که با آنها ملاقات کرده‌ام و بیماری‌شان باعث شده در شرم زندگی کنند و انگار کسی اهمیتی نمی‌دهد. اما می‌بینید، لوقا می‌خواهد به ما بگوید که با عیسی، با پادشاهی خدا، ایمان آوردن و داشتن ایمانی جسورانه می‌تواند نتیجه بدهد.

این زن آماده بود تا آن قدم را بردارد و به سوی عیسی بیاید. به ما گفته شده است که او تمام پولش را صرف پزشکان کرده بود. به لوقا فکر کنید که یک پزشک بود و در مورد زنی نوشت که تمام دارایی خود را صرف تلاش برای رسیدگی به این خونریزی کرده بود.

اما این روش جواب نمی‌داد و او با عیسی ملاقات می‌کرد. قبل از اینکه سریعاً به ماجرا پردازم یا مشاهدات مختصری داشته باشم، اجازه دهید توجه شما را به برخی از اتفاقات رایج بین یایروس و این زن جلب کنم. لوقا، با هنر ادبی بی‌نظیر خود، این روایت را با جزئیات فراوان روایت می‌کند.

لوقا به ما می‌گوید که یایروس به زمین افتاد و آن زن نیز به زمین افتاد. آنها یکدیگر را لمس خواهند کرد. عیسی نوزاد، کودک ۱۲ ساله را در آغوش خواهد گرفت.

زن مخفیانه لمس خواهد کرد. خطر ناپاکی وجود داشت. اگر آن زن عیسی را لمس می‌کرد، او ناپاک می‌شد.

و احتمالاً قبل از اینکه آن زن از میان جمعیت عبور کند تا عیسی را لمس کند، در این فرآیند افراد زیادی را نجس کرده بود. اما خطر نجاست آیینی در میان بود. اما بگذارید چیز دیگری به شما بگویم.

وقتی عیسی دست یک مرده را می‌گرفت، خطر ناپاکی آیینی وجود داشت. اما می‌بینید، نام او عیسی است. او برای همه آمد.

در هر دو روایت به ما گفته شده است که ترس از بین رفت. زن ترسیده بود و در خانه یایروس نیز ترس حکمفرما بود. همچنین در مورد تأکید بر ایمان و رستگاری نیز گفته شده است.

در مواجهه‌های معجزه‌آسا در لوقا فصل ۸، به ویژه در این موضوع با یایروس و دخترش و زنی که با مشکل خونریزی مواجه است، نگاهی اجمالی به آنچه عیسی برای انجام آن آمده بود، همانطور که در مانیفست زادگاهش بیان کرده است، می‌اندازیم. او آمده است تا آزاد کند. او آمده است

او آمده است تا آزادی را به ارمغان بیاورد. این زن، با ایمان، او را لمس کرد و شفا یافت. حال، تصور کنید که جای یایروس بودید.

و به خاطر این مکالمه با این زن، خواهی شنید که دخترت مرده است. می‌توانم ترتیب روایت در لوقا را به تو یادآوری کنم؟ لوقا می‌خواهد به ما یادآوری کند که هنوز برای عیسی دیر نشده است. وقتی عیسی گفت که خوابیده است، متوجه واکنش جمعیت شد.

آنها به او خندیدند. آنها به او خندیدند. می‌بینید، اگر به اتفاق دیگری فکر کنید که در مورد لازاروس و یوحنا، زمانی که عیسی می‌خواست مردگان را زنده کند، گفت که خواب است، جمعیت واکنش خنده‌داری نشان دادند.

اگر آمریکای امروز باشد، خواهند گفت، بله. بله، پس او خواب است. فقط برای مسخره کردن یا تمسخر

اما می‌بینید، برای عیسی خیلی دیر نشده بود. در این روایت، زمانی که به پایان فصل ۸ لوقا می‌رسیم، عیسی در یک فصل، طبق روایت لوقا، نشان داده است که او بعداً آمده است تا انجیل را اعلام کند و مژده پادشاهی خدا را با خود بیاورد. او با گفتن تمثیل‌ها، مردم را به چالش می‌کشد تا با قلبی باز بشنوند.

این باعث بلوغ کلام خواهد شد. او سخنان خود را با اعمال معجزه‌آسا تأیید کرد. با این کار، طوفان را آرام کرد و طبیعت را به مبارزه طلبید.

با این کار، او کسی را که در پادگان‌ها اسیر دیو بود آزاد کرد و او را به شاهد خود در دِکاپولیس تبدیل کرد. با این کار، زنی که ۱۲ سال خونریزی داشت، توانست جرأت کند و برای لمس ایمان قدمی بردارد و شفا یابد. آنقدر چشمگیر که عیسی گفت از او قدرت گرفته است.

و با این حال، با آن، با پادشاهی خدا و آوردن پادشاهی خدا، دختر یایروس، دختر پدری با این همه امید دختری در سن ازدواج، دختری که بین زمانی که عیسی از سلامتی‌اش باخبر شد و زمانی که عیسی به خانه رسید، مُرد. یایروس دوباره زنده خواهد شد. پادشاهی خدا، وقتی که بیاید، با مرگ، شیطان و گناه سروکار دارد.

او مردم را آزاد می‌کند و به آنها آزادی‌ای را می‌دهد که برای اعلام آن آمده است. امیدوارم با دنبال کردن این مجموعه سخنرانی‌ها با ما، نه تنها از نظر فکری یاد بگیرید، بلکه گاهی اوقات بتوانید قدمی به عقب بردارید و خودتان به آزمون نگاه کنید و ببینید چه اتفاقی می‌افتد. وضعیت ترسناک دِکاپولیس را در طوفان تصور کنید.

تصور کنید زنی که خونریزی دارد تمام منابعش را صرف پزشکان می‌کند، بی‌فایده. تصور کنید دخترش را از دست می‌دهد. عیسی، عیسی، هنوز هم می‌تواند پاسخ باشد.

خداوند شما را به خاطر یادگیری با ما بسیار برکت دهد. امید و دعای من این است که این تجربه یادگیری را درونی کنید و پیام پادشاهی خدا را تجسم بخشید، و بنابراین با هم تلاش کنیم تا این دنیا را به مکانی بهتر تبدیل کنیم، زیرا ما برای جلال دادن خدا با پیام و قدرت پادشاهی خدا زندگی می‌کنیم.

بسیار سپاسگزارم و خداوند شما را حفظ کند.

این دکتر دانیل دارکو در حال تدریس در مورد انجیل لوقا است. این جلسه ۱۲، ملاقات‌های معجزه‌آسا با عیسی، لوقا ۸:۲۲-۵۶ است.